



Anti-utopia and its Types in Ferdowsi's Šāhnāma

Yusef Bina

PhD in Farsi Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Email: usefbina@yahoo.com

Received: 2023-04-12

Revised: 15-08-2023

Accepted: 24-09-2023

Published: 2024-04-18

Citation: Bina, Yousef. (2024). "Anti-utopia and its types in Ferdowsi's Šāhnāma." *Epic Knowledge and Wisdom*. 1 (1), 23-42. doi:<https://doi.org/10.22067/jmels.2024.44751>

Abstract

Examining the types of anti-utopias and criticizing them is one of the important topics in the political thought of Ferdowsi's *Šāhnāma*. In *Šāhnāma*, the anti-utopia is formed when the Iranian utopia is not formed and there is no Iranian ideal prince to rule over the people. "Absolute corrupt monarchy of the foreign king", "pseudo-democracy" political system and "Mazdaki communal society" are the types of anti-utopia in *Šāhnāma* and according to Ferdowsi, the formation of these systems will only result in the destruction of the country and the destruction of the people. Also, in some stories of *Šāhnāma*, Ferdowsi has spoken about people who live in utopia but do not adhere to its principles and have anti-utopian ethics. Finally, by examining Ferdowsi's critiques of various anti-utopias in *Šāhnāma*, we can identify some of the political crises of his time and draw aspects of his utopia and the best way of governing for Iran. At the same time, criticizing and denying anti-utopias can be a kind of critique of the well-known alternatives to the government crisis in Ferdowsi's time.

Keywords: Anti-utopia; Šāhnāma; Ferdowsi; Political thought.



دانش و خرد حماسی

<https://jmels.um.ac.ir>

دسترسی آزاد

مقاله پژوهشی



پادآرمانشهر و انواع آن در شاهنامه فردوسی

یوسف بینا 

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. usefbina@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۲۳	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۵/۲۴	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۲	تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱/۳۰
استناد: بینا، یوسف. (۱۴۰۲). «پادآرمانشهر و انواع آن در شاهنامه فردوسی». دانش و خرد حماسی. ۱ (۱)، ۲۳-۴۲. doi: https://doi.org/10.22067/jmels.2024.44751			

چکیده

بررسی انواع پادآرمانشهرها و انتقاد به آن‌ها یکی از مباحث مهم در اندیشه سیاسی شاهنامه فردوسی است. در شاهنامه، پادآرمانشهر وقتی شکل می‌گیرد که آرمانشهر ایرانی تشکیل نشود و شاه آرمانی ایرانی وجود نداشته باشد که بر مردم فرمان براند. «سلطنت مطلقه فاسد شاه بیگانه»، «دموکراسی عوام‌سالارانه» و «جامعه اشتراکی مزدکی» انواع پادآرمانشهر در شاهنامه هستند که به باور فردوسی، تشکیل این نظام‌ها محصولی جز ویرانی کشور و تباهی مردم نخواهد داشت. همچنین فردوسی در برخی داستان‌های شاهنامه از مردمی سخن گفته است که در آرمانشهر زندگی می‌کنند، اما به اصول آن پای بند نیستند و اخلاق پادآرمانشهری دارند. در این مقاله به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که پادآرمانشهر در شاهنامه فردوسی چگونه شکل می‌گیرد و چه انواعی دارد. برای رسیدن به پاسخ این پرسش انواع پادآرمانشهر و ویژگی‌های آن‌ها را از خلال داستان‌های حماسه ملی ایران و نیز سخنان فردوسی در لابه‌لای این داستان‌ها استخراج و صورت‌بندی کرده و در نهایت با توجه به آبخور تاریخی و فرهنگی و همچنین جامعه هدف نظرات فردوسی در این باره، تحلیل و نتیجه‌گیری کرده‌ایم. با بررسی انتقادهای فردوسی به انواع پادآرمانشهرها، می‌توان بحران‌های سیاسی زمانه او را شناخت و وجوهی از آرمانشهر مد نظر او و بهترین شیوه حکومت برای ایران را ترسیم کرد. ضمن این‌که نقد و نفی پادآرمانشهرها می‌تواند به نوعی انتقاد از جایگزین‌های شناخته‌شده موجود برای بحران حکومت در زمانه فردوسی و هشدار درباره آن‌ها باشد.

کلیدواژه‌ها: پادآرمانشهر، شاهنامه، فردوسی، اندیشه سیاسی

مقدمه

بررسی مفهوم «شهر» در آثار ادبی، نوعی از پژوهش ادبی است که در فرایند آن به اثر شعری و داستانی، فراتر از یک متن ادبی می‌نگریم و آن را به‌عنوان منبعی برای مطالعه تاریخ اندیشه در نظر می‌گیریم. همچنین وقتی بحث «آرمانشهر» و نقطه مقابل آن یعنی «پادآرمانشهر» مطرح می‌شود، حوزه مطالعه ما از ادبیات به حوزه اندیشه سیاسی گسترش می‌یابد و یک مطالعه میان‌رشته‌ای با محوریت اثر مورد نظر شکل می‌گیرد. از این منظر می‌توان درباره آن دسته از آثار ادبی سخن گفت که فقط یک متن ادبی نیستند، بلکه اهمیت آن‌ها از منظر فرهنگ و اندیشه نیز درخور توجه است. شاهنامه فردوسی به‌عنوان حماسه ملی ایران اثری است که آن را هم یکی از مهم‌ترین آثار ادبی زبان فارسی و هم مهم‌ترین اثر در حوزه فرهنگ و اندیشه ایرانی می‌دانیم و می‌توانیم با مطالعه آن به پرسش‌های مهمی در ساحت اندیشه پاسخ بگوییم. «ایرانشهر» در حماسه ملی ایران همان جامعه ایرانی است؛ آرمانشهر ایرانیان نیز برآمده از اندیشه سیاسی شاهنامه فردوسی است و در پی آن بررسی پادآرمانشهر در این اثر می‌تواند جنبه‌های مهمی از اندیشیدن ایرانیان به مفهوم سیاست و مفاهیم مرتبط با آن را روشن کند.

آرمانشهرها و پادآرمانشهرها^۱ در آثار ادبی با اهدافی آفریده شده‌اند؛ گاه خیالی و فانتزی هستند، گاه نمایشی از جوامع مطلوب و نامطلوب ارائه می‌دهند، گاه راه‌گرایان از وضعیت موجود یا هشدار یا جایگزینی برای آن‌اند و گاه مدلی هستند که باید برای رسیدن به آن کوشید؛ اگر به آینده بشر با نگاهی امیدوارانه نگریده شود، نگاه نویسنده آرمانشهری و اگر با هشدار نگریده شود، پادآرمانشهری است (رک. سارجنت، ۱۳۹۹: ۱۴) و در هر دو صورت، شناخت آن‌ها گامی مهم در بررسی اندیشه سیاسی مؤلف به‌شمار می‌آید. همان‌گونه که آرمانشهرها بازتاب‌دهنده مسائلی مهم زمانه مؤلف هستند، پادآرمانشهرها نیز رابطه روشنی با دوره زندگی نویسنده دارند؛ نویسنده با ترسیم جامعه پادآرمانشهری می‌کوشد پیام هشدارآمیزی را درباره آینده به مخاطب خود بدهد مبنی بر این‌که اگر برای تحقق آرمانشهر کوشش نشود، وضعیتی ناگوار به‌وجود خواهد آمد، اما هنوز برای پیشگیری از وقوع آن فرصت هست (رک. همان: ۲۸ و ۳۷). ترسیم پادآرمانشهر در آثار ادبی که در آن‌ها «شهر» در سیمای یک جامعه خیالی مصیبت‌بار نماد ستمگری و تباهی و ویرانی است (مک‌نامارا، ۱۳۹۹: ۱۶۹) همچنین می‌تواند به‌علت ترس از کابوسی باشد که به‌باور مؤلف ممکن است در آینده رخ دهد (رک. باومن، ۱۴۰۰: ۱۸-۱۹) و نویسنده با القای این ترس می‌کوشد پادآرمانشهرهایی را که تحقق آن‌ها را نزدیک می‌داند، تجزیه و تحلیل کند و پیامدهای ناگوار آن‌ها را به مخاطب نشان دهد. از آن‌جا که نارضایتی از وضع موجود نقطه آغاز اندیشیدن به آرمانشهر است (سارجنت، ۱۳۹۹: ۵۸)، این مبحث با نظریه «بحران» نیز پیوند می‌یابد که بر اساس آن، مشاهده بحران‌های سیاسی موجود و بررسی و علت‌یابی آن‌ها را مراحل

آغازین نظریه‌پردازی سیاسی می‌دانند و این نظریه‌پردازی در نهایت به ترسیم آرمانشهری منجر می‌شود که در آن همه بحران‌ها حلّ و فصل شده است (رک. اسپرینگز، ۱۳۹۷: ۳۸-۴۱). بنابراین همان‌طور که یکی از مهم‌ترین نمودهای نظریه‌پردازی سیاسی اندیشیدن به آرمانشهر است، به‌تصویرکشیدن و نقد پادآرمانشهرها نیز می‌تواند رویکردی کاملاً مهم از منظر اندیشه سیاسی باشد. ضمن آن‌که پادآرمانشهرها ممکن است در اصل آرمانشهرهایی بوده‌اند که در زمان تحقّق به ضدّ خود تبدیل شده‌اند (رک. سارجنت، ۱۳۹۹: ۴۳) یا نویسنده از آن‌جا که پیامدهای تشکیل آن‌ها را ناگوار دانسته، آن‌ها را پادآرمانشهر خوانده است.

تحلیل آرمانشهرها و پادآرمانشهرها از منظر اندیشه سیاسی زیرمجموعه مباحث فلسفی قرار می‌گیرد، اما از یک‌سو «فلسفه به چیزی می‌پردازد که زبان پیش‌تر بدان پرداخته است» (مک‌نامارا، ۱۳۹۹: ۵۵) و از سوی دیگر مشهورترین آرمانشهرها و پادآرمانشهرها در قالب‌های ادبی به‌تصویر کشیده شده‌اند. همچنین اگر با نظریه محاکات به آثار ادبی بنگریم، خواهیم دید که ارزش آن‌ها فراتر از فرم‌های ادبی است و با همه تصرّفات که ممکن است هنرمند در روایت‌ها انجام دهد، حقیقت را می‌نمایاند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۶۱) و اثرش به حقیقت نزدیک است (برسler، ۱۳۸۶: ۴۹). افلاطون ارزش شعر را در حقیقت‌مانندی و به‌تصویرکشیدن حقیقت می‌داند (۱۳۶۷: ۹۴۰-۹۶۰) و ارسطو برای متن شعری ارزش فلسفی قائل است و آن را در مقامی والاتر از متن تاریخی قرار می‌دهد (۱۳۴۳: ۴۷-۴۸) و تأکید می‌کند که در میان انواع شعرها متن حماسی محاکات از احوال و اطوار مردمان بزرگ است (همان: ۳۵) و «فکر خوب» در آن اهمّیت دارد (همان: ۱۰۲). علاوه بر این، متون ادبی را می‌توان به مثابه اسنادی اجتماعی بررسی کرد که رابطه متقابلی با وضعیت تاریخی خود دارند، یعنی هم بازتابی از وضعیت تاریخی خود و هم واکنشی در برابر آن هستند (رک. برسler، ۱۳۸۶: ۲۵۱-۲۵۳) همچنین بهترین راه برای شناخت اندیشه‌های مردم یک جامعه و سیر تحولات بنیادین آن را می‌توان بررسی دقیق متون ادبی آن‌ها دانست (نجف‌زاده و حافظی، ۱۳۹۵: ۶۵). در ایران نیز شعر همواره محمل اندیشه بوده است و به‌ویژه باید گفت که شاهکارهای ادبی همچون شاهنامه فردوسی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی و آثاری از این دست، فراتر از آن‌اند که فقط ذیل عنوان شعر بگنجند، بلکه هر کدام حاوی بخشی از جریان اندیشه‌ورزی ایرانیان در عرصه‌های گوناگون هستند. از این دیدگاه شاهنامه فردوسی اهمّیت ویژه‌ای دارد، زیرا به‌عنوان حماسه ملی ایران دربردارنده آرمان‌های ملی است و «جامع جمیع خصایص مدنی و اخلاقی و فرهنگی» ایرانیان و بخش مهمی از آن دربردارنده «مظاهر مدنیّت و اخلاق» و «مواضع مهمّ فلسفی» و «بحث‌های فلسفی» ایرانی است (رک. صفا، ۱۳۸۷: ۶-۹). اما آن‌چه در شاهنامه فردوسی درباره سیاست می‌یابیم، «فلسفه سیاسی» نیست، بلکه «اندیشه سیاسی» به‌معنای نظریه‌پردازی درباره مناسبات قدرت بدون لحاظ مقدمات فلسفی است (رک. طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۷) که البته مبتنی بر «حکمت» به‌معنای

معرفت به امور بر مبنای خرد و فرزانی است؛ بنابراین می‌توان شاهنامه فردوسی را که کامل‌ترین آرمانشهر ایرانی و نمونه‌هایی از پادآرمانشهر در آن به تصویر کشیده شده است، از منظر اندیشه سیاسی تحلیل کرد و از این راه به شناخت بخش مهمی از اندیشه سیاسی ایرانی به‌ویژه در قرن چهارم هجری دست یافت.

در شاهنامه فردوسی، آرمانشهر همان عصر زرین ایران باستان است که در سراسر حماسه ملی ایران به‌ویژه در دوران فرمانروایی شاهان آرمانی همچون گیومرت و جمشید و فریدون و منوچهر و کیخسرو و اردشیر بابکان و بهرام گور و نوشین‌روان با ویژگی‌ها و عملکرد ویژه آن‌ها تجلی یافته است (رک. بینا و دیگران، ۱۳۹۹: ۷-۱۱) و مربوط به دوران باستان و محصول درآمیختگی اسطوره و تاریخ است. در این آرمانشهر، شاه آرمانی با ویژگی‌های ذاتی و اکتسابی خاصی بر تخت فرمانروایی می‌نشیند و نظام طبقاتی ویژه‌ای را بر مبنای دادگری بنیان می‌گذارد. این آرمانشهر از آن‌جا که به «گذشته ایده‌آل» می‌نگرد و «نسخه پالایش‌شده‌ای از یک آرمانشهر گذشته‌گرا» را به مخاطب ارائه می‌دهد، آرمانشهری نوستالوژیک است (رک. سارجنت، ۱۳۹۹: ۲۹) که البته پیشنهاد سیاسی فردوسی برای حال و آینده ایران نیز به‌شمار می‌آید و از همین منظر در تاریخ اندیشه سیاسی ایرانی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. در برابر آن، پادآرمانشهر نیز در برخی داستان‌های شاهنامه ترسیم شده است و انواعی در حماسه ملی ایران دارد. فردوسی همانند بسیاری از اندیشمندان حوزه سیاست، بررسی جوامع موجود و انتقاد به ساختار سیاسی آن‌ها را به‌عنوان بخشی از نظریه‌پردازی خود در نظر گرفته است؛ چنان‌که افلاطون در نقد جوامع سیاسی زمانه خویش سخن گفته و همه نظام‌های حکومتی زمانه‌اش را بد دانسته است (رک. کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۵۹) و فارابی نیز مباحثی با عنوان «مضادات مدینه فاضله» یعنی مدینه‌هایی که ضد و در برابر مدینه فاضله‌اند، در نقد انواع جوامع آورده است (رک. فارابی، ۱۳۵۸: ۱۶۸-۱۹۸؛ همان، ۱۳۶۱: ۲۷۸-۳۰۵). در شاهنامه فردوسی نیز که «سلطنت مطلقه شاه آرمانی ایرانی» به‌عنوان نظام مطلوب سیاسی مطرح می‌شود، انواعی از نظام‌های سیاسی از جمله «سلطنت مطلقه فاسد شاه بیگانه» و «دموکراسی عوام‌سالارانه» و «جامعه اشتراکی مزدکی» از نظر فردوسی پادآرمانشهر هستند که تشکیل آن‌ها و زیستن در آن‌ها جز ویرانی و تباهی محصولی ندارد و نیز مردمی هستند که در آرمانشهر زندگی می‌کنند، اما اخلاق پادآرمانشهری دارند؛ بنابراین برای ترسیم بخشی از اندیشه سیاسی ایرانی، می‌توان با بررسی انواع پادآرمانشهر در شاهنامه، انتقادهای فردوسی را به انواع ساختارهای سیاسی شناخته‌شده در زمان تدوین شاهنامه بازشناسی کرد و دانست که حکیم طوس کدام بحران‌های سیاسی زمانه خویش را بررسی کرده و مستقیم یا غیرمستقیم درباره آن‌ها هشدار داده است. واکنش خشمگینانه به آرمانشهرهای ادعایی، بدگویی پیشگویانه درباره آن‌ها و تأکید بر عقیم‌بودن آن‌ها از منظر اجتماعی، سه هدفی است که پژوهشگران برای به‌تصویرکشیدن پادآرمانشهر در اثر ادبی برمی‌شمارند (مک‌نامارا، ۱۳۹۹: ۲۶۹-۲۷۱). در موارد

پادآرمانشهری شاهنامه نیز می‌توان نشانه‌هایی از یک آرمانشهر ادعایی را برای هر نمونه از پادآرمانشهر یافت. رهیافت فردوسی به ساحت نظریه‌پردازی سیاسی در این باره، رهیافتی «حقوقی تاریخی» و «هنجاری فلسفی» است؛ بدین معنا که نظریه‌پرداز در برابر «واقعیت‌ها» بر «ارزش‌ها» تأکید می‌کند و نظریه‌اش در بردارنده ارزش‌یابی‌هایی است که با آن‌ها اعتبار تجربی کیفیت اخلاقی نظام‌های سیاسی سنجیده می‌شود و هدفش این است که مخاطب با «اقدام درست»، «انتخاب بهترین گزینه» و «اتخاذ بهترین تصمیم درباره زندگی بهتر با هم‌نوعان» آشنا شود (رک. عالم، ۱۳۷۳: ۵۵).

پرسش و روش پژوهش

در این مقاله، به این پرسش پاسخ داده خواهد شد: پادآرمانشهر در شاهنامه فردوسی چگونه شکل می‌گیرد و چه انواعی دارد؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش، انواع پادآرمانشهر و ویژگی‌های آن‌ها در شاهنامه فردوسی (۱۳۹۳) از خلال داستان‌های حماسه ملی ایران و نیز سخنان فردوسی در لابه‌لای این داستان‌ها استخراج و صورت‌بندی شده است. برای استخراج گزاره‌های مد نظر از شاهنامه، از روش گردآوری داده‌ها در نظریه زمینه‌ای استفاده کرده‌ایم؛ در این روش، داده‌های پژوهش شامل اجزائی از قبیل کلمه‌ها، عبارت‌ها، جمله‌ها و پاراگراف‌هاست و توصیف و تحلیل بر اساس استخراج این داده‌ها از متن و سپس نظم‌دادن آن‌ها انجام می‌شود (رک. استراوس و کربین، ۱۳۹۷). ما نیز به همین روش، اجزاء داده‌های پژوهش را مصرع‌ها، بیت‌ها یا مجموعه بیت‌های موقوف‌المعانی شاهنامه در نظر گرفته، استخراج و نظم‌دهی کرده و در نهایت به توصیف و تحلیل آن‌ها پرداخته‌ایم. در بخش تحلیل نیز آبخور تاریخی و فرهنگی و همچنین جامعه هدف نظرات فردوسی در این باره را مد نظر قرار داده‌ایم.

پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهشی در زبان فارسی با موضوع بررسی پادآرمانشهرها در اندیشه سیاسی شاهنامه فردوسی انجام نشده است. در زبان‌های دیگر نیز کمتر به نقش ادبیات پادآرمانشهری در اندیشه سیاسی پرداخته شده است؛ چنان‌که نویسنده کتاب اتوپیانسیسم نیز نوشته است که هیچ مطالعه کلی درباره نقش اتوپیا در نظریه سیاسی نیافته است (سارجنت، ۱۳۹۹: ۱۷۱). با این حال، در آثار فراوانی که در نقد نظریه‌ها و اندیشه‌های سیاسی و انواع حکومت‌ها نوشته شده است، بسیاری از این انواع به‌مثابه آرمانشهر یا پادآرمانشهر شناخته و بررسی شده‌اند. همچنین برخی آثار به بررسی آرمانشهر در آثار نویسندگان اروپایی اختصاص یافته است؛ از جمله مقدمه داریوش آشوری بر کتاب آرمانشهر (اتوپیا) نوشته تامس مور (۱۳۶۱) که کوشیده است

مختصری از زمینه‌های تاریخی اثر را ذکر کند و نیز کتاب آرمانشهر در اندیشه سیاسی غرب نوشته فردریک روویون (۱۳۸۵) که آرمانشهر را در آثار داستان‌نویسان اروپایی بررسی تاریخی کرده است. در کتاب آیا باید از اتوپیا اعاده حیثیت کرد؟ نوشته کریستیان گودن (۱۳۸۳) نیز مفهوم آرمانشهر و اندیشیدن درباره آن از منظر جامعه‌شناسی تحلیل شده است. همچنین مقاله «پادآرمانشهرهای شهری» در کتاب راهنمای کمبریج؛ شهر در ادبیات گردآورده کوین مک‌نامارا (۱۳۹۹) به بررسی تاریخی مفهوم پادآرمانشهر در شماری از آثار ادبی اندیشه‌محور جهان اختصاص دارد.

در مقاله «تحلیل کهن‌الگویی آرمانشهرگرایی و سیر الگوواره‌های ادبیات آرمانشهری در ادب کلاسیک ایران» نوشته فرزاد قائمی (۱۳۹۵) سه زمینه آرمانشهر اساطیری و آرمانشهر فلسفی و آرمانشهر روایی تعلیمی و نمودهای هر کدام در ادبیات کهن فارسی بررسی شده است. همین نویسنده در مقاله «ادبیات پلیدشهری و داستان معاصر فارسی» (۱۳۸۶) عبارت «ادبیات پلیدشهری» را در برابر «ادبیات آرمانشهری» قرار داده و این نوع ادبی را در داستان‌های معاصر فارسی بررسی کرده است. در مقاله «نشانه‌هایی از ویرانشهر در شعر خلیل حاوی» نوشته احمدرضا حیدریان‌شهری و کلثوم صدیقی (۱۳۹۰) نیز ویژگی‌های پادآرمانشهر در شعر این شاعر لبنانی توصیف شده است.

در زبان فارسی پژوهش‌های دیگری هستند که در آن‌ها سعی در بررسی و توصیف آرمانشهر شاهنامه شده است؛ از جمله آرمانشهر در اندیشه ایرانی نوشته حجت‌الله اصیل (۱۳۸۱)، «مبانی و کارکردهای شهریاری در شاهنامه و اهمیت آن در سنجش خرد سیاسی در ایران» نوشته باقر پرهام (۱۳۷۰)، حماسه داد نوشته فم جوانشیر (۱۳۶۰)، کیخسرو و آرمانشاه ایرانیان نوشته افسانه خاتون‌آبادی (۱۳۹۱)، «آرمان رهبری در شرق» نوشته محمدرضا راشد محصل (۱۳۸۷)، «جهان‌داری و پادشاهی در شاهنامه» نوشته شاهرخ مسکوب (۱۳۸۲) و غیره. در برخی پژوهش‌ها مثل «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی» نوشته نصرت‌الله رستگار (۱۳۸۴) نیز انواع حکومت در شاهنامه بررسی شده، اما به‌طور ویژه پادآرمانشهرها مد نظر پژوهشگر نبوده است، بلکه بیشتر شکل حکومت شاهان شاهنامه طبقه‌بندی شده است. از این رو، بررسی پادآرمانشهر در شاهنامه و انواع آن از منظر اندیشه سیاسی را می‌توان موضوعی تازه و درخور تأمل دید.

پادآرمانشهر و انواع آن در شاهنامه فردوسی

همان‌طور که آرمانشهر ایرانی در شاهنامه با فرمانروایی شاه آرمانی تحقق می‌یابد، وقتی چنان آرمانشهری با چنین شاهی وجود نداشته باشد، پادآرمانشهر شکل می‌گیرد. فردوسی از میان‌رفتن شاهی آرمانی ایرانی را مساوی با چنین مواردی توصیف کرده است: حکومت ناسزاواران، شاه‌شدن بندگان بی‌هنر،

نابودی آیین‌های شاهی، نابودی شهرها، نابودی نظام اجتماعی ایران، از میان رفتن بخشندگی و دادگری، تباه شدن رنج‌های دراز بشر، آمدن نشیبی دراز پس از فراز، رواج پیمان‌شکنی و ناراستی بین مردم، گرامی شدن کژی و کاستی، بی‌ارزش شدن نژاد و هنر، بدتر شدن نهاد افراد از آشکار آن‌ها، دشمن شدن همه مردم با هم، گسترش غم و رنج، فرارسیدن روزگار بدی و اهریمنی و دشمنی آسمان، آغاز شب تیره جاویدان^۲. بدین ترتیب، نقطه مقابل آرمانشهر ایرانی در شاهنامه، وقتی است که شاه آرمانی وجود نداشته باشد و کسانی غیر از واجدان شرایط چنین مقامی بر مردم فرمان برانند. البته در مواردی نیز می‌بینیم که شاه آرمانی فرمانرواست اما طبق اصول شاهی آرمانی حکومت نمی‌کند و بنابراین برخی نشانه‌های پادآرمانشهری در جامعه ظاهر می‌شود. با این حال، پادآرمانشهر با این توصیف‌های کلی، چهار نوع در شاهنامه فردوسی دارد که در ادامه به توصیف هر کدام از آن‌ها می‌پردازیم.

۱) سلطنت مطلقه فاسد شاه بیگانه:

مهم‌ترین نمونه پادآرمانشهر ایرانی در دوران فرمانروایی شاهان اهریمنی شکل می‌گیرد که ویژگی مشترک همه آن‌ها بیگانه‌بودن است. شاهان ایرانی هرچند در مواردی بیدادگری یا بی‌خردی کنند، اما هرگز سزاوار عنوان شاهی اهریمنی نیستند، بلکه اصلاح‌پذیرند و اگر هم اصلاح‌پذیر نباشند، در جایگاهی دون جایگاه شاه آرمانی قرار می‌گیرند و باز هم اهریمنی نیستند. در شاهنامه، سه شاه ناسزاوار و اهریمنی و بیگانه عبارت‌اند از ضحاک به‌عزت بیدادگری و افراسیاب به‌عزت بداندیشی و اسکندر به‌عزت شاه‌کشی و این سه زشت‌نام‌اند و به بهشت نمی‌روند. هر سه شاه اهریمنی دست به خون شاه ایرانی آغشته و جمشید و نوذر و دارا را کشته‌اند. افراسیاب البته شاه توران است و همواره دشمن ایران بوده است. داستان اسکندر نیز در شاهنامه دچار تناقضی شده است؛ در ابتدا او ایرانی‌الاصل و آرمانی معرفی شده و سپس در داستان اردشیر بابکان به‌عنوان شاه ناسزاوار و زشت‌نام معرفی می‌شود^۳. همچنین پایان پادشاهی ساسانیان و تسلط تازیان بر ایرانیان که در شاهنامه فردوسی «دور عمر» نام دارد، یکی از دیگر پادآرمانشهرهاست که بسیار تیره و تار توصیف می‌شود^۴. در این میان، مهم‌ترین پادآرمانشهر ایرانیان در زمان فرمانروایی ضحاک شکل گرفته و اوست که ناسزاوارترین شاه ایران است و کشور تحت فرمانروایی او در ناخوشایندترین وضع ممکن قرار دارد. در اندیشه سیاسی شاهنامه فردوسی، شاه اهریمنی رذایلی از این قبیل دارد: هم‌پیمانی با ابلیس و پیروی از او، دشمنی با خدا، ذات اهریمنی و اهریمن‌کشی، اژدهاخیمی و وارونه‌خویی، بیگانه‌بودن، ناپاکی و ناپاک‌دینی، جادوپرستی، ناپرهیزگاری و گناهکاری، بدنزادی و بدگوهری، سبک‌سری و نادانی، بی‌خردی و دشمنی با خردمندان، زودخشمی و خشم‌پراکنی، آز، بیدادگری، مردم‌کشی، غارتگری، بدآموزی به مردم، فریبکاری و بداندیشی و بدخویی^۵. فردوسی پیامدهای چنین حکومتی را نیز برشمرده است. در زمان

فرمانروایی شاه اهریمنی، علاوه بر وارونه‌شدن ارزش‌های نیک، بدی آشکارا و خوبی پنهان می‌شود و حکومت چنین فردی بلای بزرگی به‌روی زمین است. شاه اهریمنی به‌علت همین ویژگی‌ها و کردارها همواره از عاقبت خویش هراسان است. آیین‌های بد می‌نهد و کارهایش برخلاف «آیین خسروان» است. نصیب مردم از فرمانروایی‌اش بدی و رنج و بلاست و چنین است که همه مردم دشمنی او را در دل دارند، زیرا از او خسته‌خاطر و خون‌به‌دل و گریان‌اند و بنابراین نصیب او جز مرگ و نفرین نخواهد بود.^۱

این ویژگی‌ها و کردارهای شاه اهریمنی است که به مردم رنج‌دیده جواز می‌دهد علیه او قیام کنند و او را براندازند و به‌یاری بخردان و پهلوانان بکوشند تا شاه آرمانی را بر تخت فرمانروایی بنشانند، زیرا طبق آراء اندیشمندان سیاسی، فساد یک سلطنت مطلقه و بیگانه‌بودن شاه، دو عامل مهم برای قیام مردمی علیه اوست که با دو هدف دست‌یابی به حکومتی با آرمان‌های والای مورد قبول مردم و نیز حکومتی مبتنی بر استقلال ملی انجام می‌شود.

البته سلطنت ضحاک به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین پادآرمانشهرها در شاهنامه فردوسی با اهداف دیگری آغاز می‌شود که اگر به آن‌ها بنگریم، می‌توانیم به نشانه‌هایی از آرمانشهر ادعایی آن دست یابیم. ایرانیان که در انتهای پادشاهی جمشید از او روی می‌گردانند و کشور دچار تفرقه می‌شود و افراد زیادی با داعیه فرمانروایی سر برمی‌آورند، به جست‌وجوی یک پادشاه قوی برمی‌خیزند و ضحاک را برمی‌گزینند که مهتر تازیان است تا به ایران بیاید و حکومتی قدرتمند و یک‌پارچه تشکیل دهد و ایرانیان و تازیان را متحد کند.^۲ همین هدف ایرانیان که در اعتراض به نابه‌سامانی سیاسی اواخر پادشاهی جمشید می‌تواند چشم‌اندازی آرمانشهری قمداد شود، به‌زودی با آغاز فرمانروایی مهتر تازیان در ایران سیمای پادآرمانشهری خود را نشان می‌دهد.

این نوع از پادآرمانشهر در نقطه مقابل آرمانشهر شاهنامه فردوسی شکل می‌گیرد که در آن شاه آرمانی در رأس قرار دارد و باید باشد تا بتواند آرمانشهر را بسازد و رفاه و سعادت را برای مردم به ارمغان بیاورد و ویژگی‌ها و عملکردش عبارت است از ایرانی‌بودن، فره‌مندی، داشتن نژاد و گوهر و خرد و هنر، برگزیدگی از سوی خداوند، ذات اهورایی و ضد‌اهریمنی، هدایتگری، دادگری، دلیری، مردم‌داری، سخن‌دانی، داشتن فضایل نیک اخلاقی و دوری از رذایل، دین‌داری و دین‌آگاهی و پاک‌دینی و دین‌پناهی، تمدن‌سازی، بنیان‌نهادن آیین خسروان، تشکیل نظام اجتماعی ویژه ایران مبتنی بر نژاد و فضل و تخصص افراد و تقسیم کار و وظایف، مجازات بدکاران، دفاع از کشور، دورکردن بدی‌ها از مردم و راضی نگه‌داشتن آن‌ها، برجای‌نهادن نام نیک و مشورت‌گرفتن از خردمندان در صورت لزوم (رک. بینا و دیگران، ۱۳۹۹: ۷-۱۱). تقابل این آرمانشهر که نوعی آریستوکراسی ویژه ایرانی است با پادآرمانشهر «سلطنت مطلقه فاسد شاه بیگانه» در داستان ضحاک نمود ویژه‌ای یافته است.

انتقاد از حکومت استبدادی فاسد در تاریخ فلسفه سیاسی سابقه دارد. به نظر افلاطون، پادشاه جبار ستمگر که اسیر جاه‌طلبی و شهوت است، بدترین و بدبخت‌ترین آدمیان است و شهری که چنین پادشاهی بر آن فرمان براند، بدترین و بدبخت‌ترین شهرهاست و چون چنین حکومت خودکامه‌ای بی‌قانون و مبتنی بر زور و جبر و جادوگری است، بدترین نوع حکومت به‌شمار می‌رود و می‌تواند بیشترین آسیب‌ها را به مردم بزند (رک. کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۶۸-۲۶۹). فارابی نیز در بحث خود درباره «مضادات مدینه فاضله»، یکی از آراء نادرست رایج در مدینه‌های جاهلیّه و ضالّه را این می‌داند که معتقدند هر فردی از افراد انسانی با امکاناتی که در اختیار دارد می‌تواند در راستای به‌دست‌آوردن خیرات انسان‌های دیگر بر آن‌ها غلبه کند و آن‌ها را مقهور خود گرداند و از نظر اهالی جاهل و گمراه این مدینه‌ها سعادت‌مندترین انسان کسی است که در مقابله با دیگران قاهرتر و غالب‌تر باشد (رک. فارابی، ۱۳۶۱: ۳۲۱) و «پادشاه جبار ستمگر» احتمالاً یکی از مهم‌ترین مصادیق چنین انسانی است. با این‌که سخن فردوسی درباره شاه اهریمنی و سلطنت مطلقه او از منظر فاسدبودن همانند سخنان افلاطون و فارابی در این باره است، اما به‌دلیل ماهیت شاهنامه که حماسه ملی ایران است، بیگانه‌بودن شاه اهریمنی نیز ویژگی منفی بزرگ اوست و لزوم ایرانی‌بودن فرمانروای آرمانی را در نظر فردوسی نشان می‌دهد.

۲) دموکراسی عوام‌سالارانه:

نمونه دیگری از پادآرمانشهر در شاهنامه وجود دارد که نظام آن شبیه دموکراسی است. در «گفتار اندر دیهی که با یک سخن ویران شد و به یک سخن آبادان» چنین طرحی برای حکومت مطرح می‌شود. در این داستان، ماجرای دهی مطرح است که آبادان بوده و پس از آن‌که بنا به گفته موبد، همه افراد آن ده یکسره مهتر می‌شوند و از مهتر واحدی فرمان نمی‌برند و مزدور و کدخدا مقام یکسانی می‌یابند و به همه مردم این امکان داده می‌شود که در جایگاه فرمانروایی بنشینند، آن‌ده ویران می‌شود. این همان نظام سیاسی است که می‌توان آن را «دموکراسی عوام‌سالارانه» نامید و به گفته فردوسی پیامد آن جز ویرانی برای جامعه نخواهد بود؛ همان حکومتی که در فلسفه سیاسی به‌عنوان «دموکراسی» از نوع «عوام‌سالاری» شناخته می‌شود و در آن هر شهروندی حق احراز مناصب را دارد و عوام فرمانروایند و بر نیکان و برگزیدگان ستم می‌کنند و از آن‌جا که قانون در آن معتبر نیست نباید آن را در شمار حکومت‌ها آورد (ارسطو، ۱۳۳۷: ۱۶۶-۱۶۷).

این پادآرمانشهر نیز در ابتدا در قالب یک آرمانشهر ادعایی مطرح می‌شود؛ همان‌جا که به مردم ده وعده داده می‌شود که همه مهتر هستند و در نتیجه نباید از مهتری فرمان ببرند و نیز همه می‌توانند به مقام فرمانروایی برسند و در نتیجه زیردست و فرمانبردار کسی نیستند. چنین طرحی به روایت حماسه ملی ایران به شکل‌گیری پادآرمانشهر می‌انجامد.

نقد چنین نظامی هم در فلسفه یونانی و هم در فلسفه ایرانی اسلامی تا پیش از زمان تدوین شاهنامه سابقه دارد. افلاطون که می‌گوید فرمانروایی باید به فیلسوف پادشاه سپرده شود و حکومت پادشاهی بهترین نوع حکومت است، دموکراسی را بی‌معنی و باطل می‌داند و با تأکید بر این که اکثریت مردم نمی‌توانند معرفت سیاسی داشته باشند یا کشور را خردمندان اداره و رهبری کنند، حکومت اکثریت را بدترین نوع حکومت معرفی می‌کند (رک. کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۶۵-۲۶۹). ارسطو نیز دموکراسی عوامسالارانه را حکومتی ناپایدار و برای هر کشوری تحمل‌ناپذیر می‌داند (ارسطو، ۱۳۳۷: ۲۶۹). همچنین فارابی در بخش «مضادات مدینه فاضله» که در واقع خواسته است «مدینه‌های بد» موجود را نقد کند، از «مدینه جماعیه» یا «مدینه احرار» در شمار مدینه‌های «جاهلیه» نام می‌برد (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۸۴) و آن را چنین توصیف می‌کند: «مردم آن همه رها و آزاد باشند و هر آن چه بخواهند انجام دهند و همه مردم آن از تساوی کامل برخوردار باشند و... هیچ انسانی بر انسانی دیگر برتری ندارد... [و] ریاست کردن رؤسای آنان تابع خواست و اراده رؤوسین است... به طوری که اگر به دقت در اوضاع و احوال آنان رسیدگی شود، نه رئیسی وجود دارد و نه رؤوسی» (همان، ۱۳۵۸: ۱۹۰-۱۸۹).

فردوسی نیز با رهیافت ویژه خویش به اندیشه سیاسی، وقتی چنین حکومتی را با حکومت مطلوب خویش که فرمانروایی شاه آرمانی ایرانی است مقایسه می‌کند، طبیعی است که آن را یکی از نامطلوب‌ترین انواع حکومت بداند. بخش اعظم شاهنامه به تأکید بر ویژگی‌های برتر شاه آرمانی و حساسیت ویژه ایرانیان در موضوع فرمانروایی اختصاص دارد و این نشان می‌دهد که سراینده حماسه ملی ایران تا چه اندازه باید نظام دموکراسی عوامسالارانه را که در آن هر کسی امکان فرمانروایی دارد، دور از وجه مطلوب سیاسی بداند.

۳) جامعه اشتراکی مزدکی:

سومین نوع پادآرمانشهر در شاهنامه فردوسی نظامی است که بر اساس گفته‌های مزدک ترسیم شده است. در «گفتار اندر داستان مزدک با قباد و کسری» وقتی شیوه مزدک برای اداره جامعه مقبول نظر قباد قرار می‌گیرد، مبنی بر این که زن و ثروت باید در میان مردم به طور اشتراکی تقسیم شود و نیز مردم همه در جهان با هم برابرند و کهنتری و مهتری وجود ندارد، دانایان ایران پیامد این شیوه حکومت را ویرانی می‌دانند و بر آن اند که چنین طرحی برای اداره کشور، بدترین شیوه اداره ایران است و علاوه بر ویرانی، منجر به تباهی ابدی مردم نیز خواهد شد.^۹

آرمانشهر ادعایی مزدک نیز که در شاهنامه فردوسی مقدمه یکی از پادآرمانشهرهاست، از زبان مزدک بیان شده است؛ آن‌جا که می‌گوید توانگران با تهی‌دستان برابرند و کسی بر کسی دیگر برتری ندارد و ثروت باید در میان جهانیان به تساوی تقسیم شود و تهی‌دستان می‌توانند با توانگران در بهره‌بردن از زنان و خانه‌ها و

ثروت‌ها مشترک باشند و دین پاک همین را از مردم می‌خواهد و کسی که از این روش روی برگرداند به نفرین خدا دچار می‌شود.^{۱۰} به بیان دیگر، مزدک می‌خواهد نظام طبقاتی جامعه ایرانی را در هم بریزد و جامعه‌ای بدون طبقه شکل دهد، در حالی که تأسیس و حفظ نظام طبقاتی در جامعه یکی از مهم‌ترین کارهای شاه آرمانی در شاهنامه فردوسی است.

پیش از شاهنامه، دینوری (درگذشته ۲۸۳ ق.) در اخبارالطوال دربارهٔ مزدک چنین نوشته است که ارتکاب کارهای حرام را برای مردم روا دانسته بود و مردم فرومایه را به انجام کارهای زشت تشویق می‌کرد و غصب اموال را برای غصب‌کنندگان و ستم را برای ستمکاران آسان کرده بود (رک. ۱۳۶۴: ۹۶). طبری (درگذشته ۳۱۰ ق.) نیز در تاریخ خود عباراتی از این دست دربارهٔ مزدک نوشته است: «از جمله چیزها که به مردم می‌گفت و رواج می‌داد و بدان ترغیب می‌کرد، مساوات در مال و زن بود... و فرومایگان را بر ضد بزرگان تشویق کرد و به نزد وی سفله با شریف درآمیخت و راه غصب برای غاصب و راه ستم برای ستمگر باز شد... و مردم به بلیه‌ای عظیم افتادند» (رک. ۱۳۵۲: ۶۴۶). چنان‌که می‌بینیم، مزدک چهره‌ای منفور در متون تاریخی است و جامعهٔ مزدکی نیز «بلیه‌ای عظیم» به‌شمار آمده است. علت‌های این نگاه به مزدک و آراء سیاسی او در متون تاریخی نیز یکی اتهام ترویج اشتراک مال و زن، دوم رنگ‌وبوی مزدکی داشتن شورش‌های دورهٔ اسلامی و سوم منفوربودن مزدک در متون پهلوی و راه یافتن این نفرت به دورهٔ اسلامی دانسته شده است (رک. روانان و جلیلیان، ۱۳۹۴: ۱۱۹).

وقتی در جای‌جای شاهنامه می‌بینیم که ارزش مالکیت افراد محترم شمرده می‌شود و نیز طبقات اجتماعی چنان اهمیت دارد که تخطی از آن گناهی نابخشودنی است، روشن است که مخالفت فردوسی با جامعهٔ اشتراکی مزدکی به این صراحت باشد و چنین جامعه‌ای در ردیف پادآرمانشهرها قرار گیرد.

۴) مردمی که در آرمانشهر زندگی می‌کنند اما اخلاق پادآرمانشهری دارند:

گذشته از موضوع پادآرمانشهرها، در برخی جاهای شاهنامه دربارهٔ مردمی که تحت فرمانروایی شاه آرمانی زندگی می‌کنند، اما از او پیروی نمی‌کنند و به اصول آرمانشهر از جمله نظام اجتماعی آن پای‌بند نیستند و ردای اخلاقی دیگری نیز دارند، سخن گفته و تأکید شده است که رفتار آن‌ها برای شاه آرمانی ناپسند و ناخوشایند است و آن‌ها شایستهٔ مجازات‌اند. از جمله خسرو پرویز در بار عام خود به مردم می‌گوید کسی که نظر به طبقهٔ اجتماعی افراد برتر از خود داشته باشد؛ یعنی بخواهد در طبقه‌ای قرار بگیرد که بالاتر از فضایل اوست یا چشم به منصب فرمانروایی داشته باشد، اندیشه‌اش تباه می‌شود و همچنین اگر کسی به ردایی همچون تعرض به جان و مال و ناموس دیگران دست زند، مجازات او چاه و زندان یا حتی مرگ است.^{۱۱}

ارسطو نیز وقتی هدف غایی تشکیل مدینه را خیر اعلای انسان یعنی زندگی اخلاقی و عقلانی می‌داند

و می‌گوید کسی که نمی‌تواند در چنین جامعه‌ای زندگی کند باید یک دد یا یک خدا باشد (رک. کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۰۲)، به‌نوعی همین منظور را مدّ نظر دارد. شبیه چنین انتقادی به چنین مردمی در آراء فارابی نیز دیده می‌شود؛ آن‌جا که سخن از «نوابت مدینه‌های فاضله» می‌گوید، یعنی «انسان‌هایی که مسکن و مأوای آن‌ها در مدینه فاضله است لکن خودرو و خودسرنند» و رئیس مدینه فاضله باید آن‌ها را اصلاح یا مجازات کند (فارابی، ۱۳۵۸: ۲۰۴). بنابراین اگرچه این‌گونه مردم در آرمانشهر زندگی می‌کنند، اما به‌علت داشتن اخلاق پادآرمانشهری، شایستگی زیستن در آرمانشهر را ندارند.

در این مورد نیز رهیافت ویژه فردوسی به سیاست آشکار است که «حقوقی تاریخی» و «هنجاری فلسفی» است؛ چنان‌که بیشتر اخلاق اجتماعی و سیاسی مردم را مورد نقد و بررسی خود قرار داده و آن را در قیاس با اخلاق مردمی که باید فرمانبردار شاه آرمانی و فضایل مدّ نظر او باشند، سنجیده و ارزش‌گذاری کرده است.

نتیجه‌گیری

اگرچه طبق قاعده «اثبات شیئی نفی ماعدا نمی‌کند» نمی‌توان از همه گزاره‌های شاهنامه درباره انواع پادآرمانشهر به ویژگی‌های آرمانشهر در نظر فردوسی رسید، اما از آن‌جا که برخی ویژگی‌های پادآرمانشهرها به‌وضوح در نقطه مقابل ویژگی‌هایی قرار دارند که مربوط به آرمانشهر شاهنامه است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاید فردوسی می‌خواسته است آرمانشهر مدّ نظر خود را در بخشی از نقدهای خود به انواع پادآرمانشهر ترسیم کند. از این منظر و با توجه به پادآرمانشهرها در شاهنامه، فردوسی بر آن است که شاه آرمانی باید اهورایی و پیرو خداوند، ایرانی، دادگر، مردم‌دوست و راهنمای مردم به نیکی، پاک‌دین و پرهیزگار، نژاده و دارای گوهر شاهی و دانا و خردمند باشد و از رذایلی همچون خشم و آز و فریب و بدخویی پرهیزد و همچنین باید مطابق آیین خسروان حکومت کند. پیامد حکومت چنین پادشاهی نیز نیکی و آسایش و رفاه برای مردم است و مردم او را دوست دارند و آفرین می‌گویند. نظام سیاسی و اجتماعی مطلوب نیز نظامی است که در آن مهتری ویژه افراد شایسته باشد و همه از مهتر واحدی فرمان ببرند و هر کسی امکان رسیدن به فرمانروایی نداشته باشد و ارتباط مردم نیز بر اساس شایستگی‌ها تابعی از الگوی کهنتری و مهتری باشد و حق مالکیت شخصی افراد محترم شمرده شود. اخلاق سیاسی مطلوب برای مردم نیز باید چنین باشد که همه از شاه آرمانی پیروی کنند و به نظام اخلاقی ویژه آرمانشهر پای‌بند باشند و کسی چشم به طبقه اجتماعی و سیاسی فراتر از خود نداشته باشد و به جان و مال و ناموس دیگری تعرض نکند.

بررسی پادآرمانشهرها در شاهنامه همچنین نشان می‌دهد که فردوسی با وجود نارضایتی از وضع

سیاسی زمانه خویش و ترسیم آرمانشهر ایرانی برای نجات از وضع موجود، درباره تحقق انواعی از حکومت نیز هشدار داده و غیرمستقیم به مخاطب خود گفته است که اگر برای دستیابی به آرمانشهر ایرانی نکوشد، نمونه‌هایی از پادآرمانشهر در پیش روی اوست که پیامدی جز ویرانی و تباهی نخواهد داشت. «سلطنت مطلقه شاه فاسد بیگانه» نمود واضحی از بحران حکومت در زمانه فردوسی یعنی سلطه خلفای تازی عباسی بر ممالک اسلامی به‌ویژه ایران است. دو نوع دیگر پادآرمانشهر نیز امکان تحقق داشته‌اند؛ طرح «جامعه اشتراکی مزدکی» در برهه‌هایی از تاریخ ایران مطرح شده بود، هرچند ایرانیان با نظامی که آن را «دموکراسی عوامسالارانه» نامیدیم، تنها در متون فلسفی آشنا بودند. از این رو فردوسی با معرفی این نظام‌های سیاسی و اجتماعی به‌عنوان «پادآرمانشهر» و نقد و نفی آن‌ها، خواسته است امکان‌های سیاسی جایگزین برای زمانه خویش را ارزیابی کند و در نهایت همان اندیشه آرمانشهر ایرانی را بر همه این نظام‌های سیاسی ممکن ترجیح دهد و تنها راه نجات ایران بداند. در این میان شاید نکوهش نوعی از دموکراسی در شاهنامه برای گروهی از مخاطبان امروزی ناخوشایند به‌نظر بیاید، چون دموکراسی خواهی در زمانه ما نوعی ارزش تلقی می‌شود، اما به هر حال باید بدانیم که سراینده حماسه ملی ایران مانند شماری از اندیشمندان دیگر جهان قدیم در هزاره پیشین آن را نکوهیده است. اندیشه سیاسی فردوسی در انتقاد از انواع پادآرمانشهرها، برآمده از فرهنگ ایرانی است، اما به وضوح می‌بینیم که مشترکات و مشابهات زیادی با اندیشه سیاسی فیلسوفان یونانی و مورخان و اندیشمندان اسلامی دارد؛ بی‌آن‌که ادعای تأثیرپذیری مستقیم فردوسی از آن‌ها در میان باشد؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد فردوسی با چنین اندیشه‌ای، همه امکان‌های سیاسی و اجتماعی ممکن و شناخته‌شده تا زمانه خویش را نقد و نفی کرده و آرمانشهر سیاسی مد نظر خویش را که همان «سلطنت مطلقه پادشاه فره‌مند ایرانی» با ویژگی‌های منحصر به فرد و مطرح‌شده در سراسر شاهنامه است، تنها نظام سیاسی کارآمد برای ایران دانسته است.

یادداشت‌ها

۱. در این مقاله واژه «آرمانشهر» به جای Utopia و واژه «پادآرمانشهر» به جای Anti-Utopia و Dystopia به کار رفته و از واژه‌هایی مثل «ناکجاآباد»، «ویرانشهر»، «پلیدشهر»، «تباه‌شهر» و معادل‌های دیگر صرف‌نظر شده است، زیرا چنان‌که در بحث درباره انواع پادآرمانشهر در شاهنامه فردوسی نشان داده‌ایم، هر کدام از این موارد در ابتدا با ادعاهای آرمانشهری شکل گرفته‌اند و سپس به ضد خود بدل شده‌اند.

۲. «تبه گردد این رنج‌های دراز/ نشیبی دراز است پیش فراز/ نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر/ از اختر همه تازیان راست بهر... نه تخت و نه تاج و نه زبینه کفش/ نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش/ برنجد یکی دیگری بر خورد/ به داد و به بخشش کسی ننگرد.../ ز پیمان بگردند و از راستی/ گرامی شود کژی و کاستی/ پیاده شود مردم جنگجوی/ سوار آن‌که لاف آرد و گفتگوی/ کشاورز جنگی شود بی هنر/ نژاد و هنر کمتر آید به بر/ رباید همی این از آن از این/ ز نفرین ندانند باز آفرین/ نهان بتر از آشکارا شود/ دل شاهشان سنگ خارا شود/ بدانندیش گردد پدر بر پسر/ پسر بر پدر همچنین چاره‌گر/ شود بنده‌ی بی هنر شهریار/ نژاد و بزرگی نیاید به کار.../ چنان فاش گردد غم و رنج و شور/ که رامش به هنگام بهرام گور.../ بریزند خون از پی خواسته/ شود روزگار بد آراسته.../ که زود آید این روز آهرمنی/ چو گردون گردان کند دشمنی» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۸۳/۲-۱۰۸۶).

۳. «نگه کن که ضحاک بیدادگر/ چه آورد از آن تخت شاهی به سر/ هم افراسیاب آن بدانندیش مرد/ کز او بُد دل شهریاران به درد/ سکندر که آمد بدین روزگار/ بگشت آن‌که بُد در جهان شهریار/ برفتند و زیشان جز از نام زشت/ نماند و نیابند خرم بهشت» (۳۶۷/۲) و «ز ضحاک تازی نخست اندر آی/ که بیدادگر بود و ناپاک رای/ که جمشید برتر منش را بکشت/ به بیداد بگرفت گیتی به مشت/ پر از درد بُد مردم پارسا/ که اندر جهان دیو شد پادشا/ دگر آن‌که بد گوهر افراسیاب/ ز توران بدان گونه بگذاشت آب/ به زاری سر نوذر نامدار/ به شمشیر ببرد و برگشت کار/ سه‌دیگر سکندر که آمد ز روم/ بد ایران و ویران شد این مرز و بوم/ چو دارای شمشیرزن را بکشت/ خور و خواب ایرانیان شد درشت» (۹۱۱/۲).

۴. «پراگنده گردد بدی در جهان/ گزند آشکارا و خوبی نهان/ به هر کشوری در ستمگاره‌ای/ پدید آید و زشت پتیاره‌ای/ نشان شب تیره آمد پدید/ ز ما بخت فرخ بخواهد رمید» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۹۶/۲).

۵. «چنان بُد که ابلیس روزی پگاه/ بیامد به سان یکی نیک‌خواه/ دل مهتر از راه نیکی ببرد/ جوان گوش گفتار او را سپرد/ بدو گفت پیمانست خواهم نخست/ پس آن‌که سخن برگشایم درست/ جوان نیک‌دل گشت و فرمانش کرد/ چنان چون بفرمود سوگند خورد/ که راز تو با کس نگویم ز بن/ ز تو بشنوم هر چه گویی سخن» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۴/۱) و «چون ابلیس پیوسته دید این سخن/ یکی بند بد را نو افکند بن/ بدو گفت گر سوی من تافتی/ ز گیتی همه کام دل یافتی/ اگر همچنین نیز فرمان کنی/ نیچی ز گفتار و پیمان کنی/ جهان سربه‌سر پادشاهی تو راست/ دد و مردم و مرغ و ماهی تو راست» (۲۶/۱) و «سخن هر چه گویدش فرمان کند/ به فرمان او دل گروگان کند» (۲۶/۱) و «جهان‌آفرین

را به دل دشمن است» (۳۸/۱) و «به سر بر نهاد افسر تازیان» (۲۶/۱) و «بدو گفت ضحاک ناپاک‌دین/ چرا بنددم چیست از منش کین» (۳۳/۱) و «از این اهرمن‌کیش نراژدها» (۴۲/۱) و «چنان بُد که ضحاک جادوپرست/ از ایران به جان تو یازید دست» (۳۵/۱) و «پس آیین ضحاک وارونه‌خوی...» (۳۰/۱) و «تو دانی که سالار توران سپاه/ نه پرهیز داند نه ترس از گناه» (۴۵۵/۱) و «خروشی برآمد از آتشکده/ که بر تخت اگر شاه باشد دده/ همه پیر و برناش فرمان بریم/ یکایک ز گفتار او نگذریم/ نخواهیم بر گاه ضحاک را/ مر آن اژدهاخیم ناپاک را» (۴۶/۱) و «ز ضحاک بد گوهر بد کنش/ که کردند شاهان بدو سرزنش...» (۷۵۵/۱) و «همان بدنژاد است و افسونگر است» (۴۵۵/۱) و «تو دانی که او را بدی گوهر است» (۴۵۵/۱) و «همان چون سبک‌سر بود شهریار/ بی اندیشه دست اندر آرد به کار/ همان با خردمند گیرد ستیز/ کند دل ز نادانی خویش تیز» (۶۷۶/۲) و «ز کردار این جادوی کم‌خرد» (۴۲/۱) و «همیشه به رنج از پی آرز بود» (۶۹۱/۱) و «دل شاه گیتی چو پر آرز گشت/ روان ورا دیو همباز گشت» (۶۷۶/۲) و «سبک‌مایه ضحاک بیدادگر/ بدین چاره بگرفت گاه پدر» (۲۶/۱) و «ز بیدادگر شاه و از لشکرش» (۳۰/۱) و «همی بنگرید این بدان آن بدین/ ز کردار بیداد شاه زمین» (۳۰/۱) و «بپسچید ضحاک بیدادگر» (۳۱/۱) و «چو خسرو به بیداد کرد درخت/ بگردد بر او پادشایی و بخت» (۶۹۴/۱) و «به خون پدر گشت هم‌داستان/ ز دانا شنیده‌ستم این داستان/ که فرزند بد گر شود نژد شیر/ به خون پدر هم نباشد دلیر/ مگر در نهانش سخن دیگر است/ پژوهنده را راز با مادر است» (۲۶/۱) و «دو مار سیاه از دو کتفش بُرست/ غمی گشت و از هر سوی چاره جُست/ سرانجام بیرید هر دو کفت/ سزد گر بمانی بدین در شگفت/ چو شاخ درخت آن دو مار سیاه/ برآمد دگر باره از کتف شاه/... به سان بزشکی پس ابلیس تفت/ به فرزانیگی نزد ضحاک رفت/ بدو گفت کاین بودنی کار بود/ بمان تا چه گردد نباید درود/ خورش ساز و آرامشان ده به خورد/ نباید جز این چاره‌ای نیز کرد/ جز از مغز مردم مده‌شان خورش/ مگر خود بمیرند زین پرورش/ سر نژد دیوان از این جست و جوی/ چه جست و چه دید اندر این گفت و گوی/ مگر تا یکی چاره سازد نهان/ که پردخته ماند ز مردم جهان» (۲۷/۱) و «چون آمد به نزدیک خون‌ریختن/ ز شیرین‌روان اندر آویختن/ از آن روزبانان مردم‌کشان/ گرفته دو مرد جوان را کشان/ زنان پیش خوالیگران تاختند/ ز بالا به روی اندر انداختند» (۳۰/۱) و «از آن روزبانان ناپاک مرد/ تتی چند روزی بدو باز خورد/ گرفتند و بردند بسته چو یوز/ بر او بر سر آورد ضحاک روز» (۳۴/۱) و «ببرَد سر بی‌گناهان هزار» (۴۳/۱) و «بد ایران زن و مرد از او با خروش/ ز بس کشتن و غارت و جنگ و جوش» (۴۵۵/۱) و «بد افراسیاب آمد آن بدخوی/ همه غارت و کشتن و جادوی/ که در شهر ایران بگسترَد کین/ بگشت از ره داد و آیین و دین» (۷۵۵/۱) و «ابر شاه زشت است خون‌ریختن» (۶۷۶/۲).

۶. «چو ضحاک شد بر جهان شهریار/ بر او سالیان انجمن شد هزار/ سراسر زمانه بدو گشت باز/ برآمد بر این روزگاری دراز/ نهان گشت آیین فرزنانگان/ پراکنده شد کام دیوانگان/ هنر خوار شد جادوی ارجمند/ نهان راستی آشکارا گزند/ شده بر بدی دست دیوان دراز/ به نیکی نبودی سخن جز به راز.../ بپروردشان از ره جادوی/ بیاموختشان کژی و بدخوی/ ندانست خود جز بد آموختن/ جز از کشتن و غارت و سوختن» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۹/۱) و «بر این مرز باران آتش بیبخت» (۴۵۵/۱) و «بلا بر زمین تخت و دیهیم اوست» (۴۵۵/۱) و «جهان‌دیده پر دانش افراسیاب/ جز از چاره

چیزی نبیند به خواب/ نداند جز از تنبل و جادوی/ فریب و بداندیشی و بدخوی» (۸۱۰/۱) و «از آن پس چنین گفت با موبدان/ که ای پر هنر نامور بخردان/ مرا در نهانی یکی دشمن است/ که بر بخردان این سخن روشن است/ ندارم همی دشمن خرد خوار/ بترسم همی از بد روزگار...» (۳۶/۱) و «هراسان شده‌ست از بد روزگار» (۴۳/۱) و «وز آن رسم‌های بد اندر خورش» (۳۰/۱) و «پس آیین ضحاک وارونه‌خوی/ چنان بُد که چون می بدیش آرزوی/ ز مردان جنگی یکی خواستی/ بکشتی که با دیو برخاستی/ کجا نامور دختری خوب روی/ به پرده‌ندرون پاک بی گفت‌وگوی/ پرستنده کردیش در پیش خویش/ نه رسم کیی بُد نه آیین کیش» (۳۰/۱) و «بدو گفت شاهی نرانی همی/ بدان را ز نیکان ندانی همی» (۶۰۴/۲) و «چه مایه جهان گشت بر ما به بد/ ز کردار این جادوی کم‌خرد/ چه مایه کشیدیم رنج و بلا/ از این اهرمن کیش نراژدها» (۴۲/۱) و «به ویران و آباد نفرین اوست/ دل بی‌گناهان پر از کین اوست» (۴۵۵/۱) و «همه خستگان اند از افراسیاب/ همه دل پر از خون و دیده پر آب» (۴۵۵/۱) و «تن خویش را شاه بیدادگر/ جز از گور و نفرین نیارد به سر» (۶۸۹/۲).

۷. «از آن پس برآمد از ایران خروش/ پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش/ سپه گشت رخشنده روز سپید/ گسستند پیوند با جمشید.../ پدید آمد از هر سوی خسروی/ یکی نام‌جویی به هر پهلوی/ سپه کرده و جنگ را ساخته/ دل از مهر جمشید پرداخته/ یکایک بیامد از ایران سپاه/ سوی تازیان برگرفتند راه/ شنیدند کآن جا یکی مهتر است/ پر از هول شاه اژدهاپیکر است/ سواران ایران همه راه‌جوی/ نهادند یک‌سر به ضحاک روی/ به شاهی بر او آفرین خواندند/ ورا شاه ایران زمین خواندند/ مر آن اژدهافش بیامد چو باد/ بد ایران زمین تاج بر سر نهاد/ از ایران و از تازیان لشکری/ گزین کرد گردان هر کشوری...» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۷/۱-۲۸).

۸. «شما را همه یک‌سره کرد مه/ بدان تا کند شهر از این خوب‌ده/ بدین ده زن و کودکان مهترید/ کسی را نباید که فرمان برید/ از این ده چه مزدور و چه کدخدای/ به یک راه باید که رایید رای/ زن و مرد و کودک سراسر مه‌اید/ یکایک همه کدخدای ده‌اید» و «همه یک به دیگر برآمیختند/ به هر جای بی‌راه خون ریختند.../ همه ده به ویرانی آورد روی/ درختان شده خشک و بی آب جوی/ شده دشت ویران و ویران سرای/ رمیده از او مردم و چارپای» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۸/۲-۴۹۷).

۹. «چنین گفت موبد به پیش گروه/ به مزدک که ای مرد دانش‌پژوه/ یکی دین نو ساختی پریان/ نهادی زن و خواسته در میان.../ چو مردم برابر بود در جهان/ نباشند پیدا کهان و مهان/ چه باشد که جوید در کهتری؟/ چگونه توان ساختن مهتری؟/ جهان زین سخن پاک ویران شود/ نباید که این بد بد ایران شود.../ همه مردمان را به دوزخ بری/ همی کار بد را به بد نشمری!» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۱۸/۲).

۱۰. «همی گفت هر کو توانگر بود/ تهی دست با او برابر بود/ نباید که باشد کسی بر فرود/ توانگر بود تار و درویش بود/ جان راست باید که باشد به چیز/ فزونی توانگر چرا جست نیز؟/ زن و خانه و چیز بخشیدنی‌ست/ تهی دست کس با توانگر یکی‌ست/ من این را کنم راست با دین پاک/ شود ویژه پیدا بلند از مغاک/ هر آن کس که او جز بدین دین بود/ ز یزدان و از منش نفرین بود» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۱۵/۲-۶۱۶).

۱۱. «هر آن کس که او سوی بالا نگاه/ کند گردد اندیشه‌ی او تباه/ ز تخت کیان دورتر بنگرید/ هر آن کس که کهنتر بود بشمرید» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۲۷/۲) و «کسی کو کند در زن کس نگاه/ چو خصمش بیاید به درگاه شاه/ نبیند مگر چاه و دار بلند/ که با دار تیر است و با چاه بند/ و گر اسپ یابند جایی یله/ که دهقان به در بر کند ز آن گله/ بریزند خونس بر آن کشتمند/ برد گوشت آن کس که یابد گزند/ پیاده بماند سوارش از اسپ/ به پوزش رود پیش آذرگشسپ/ عرض بسترد نام دیوان اوی/ به پای اندر آرند ایوان اوی/ گناهی که باشد کم و بیش از این/ ز پس تر بود آن که بُد پیش از این/ نباشد بر آن شاه هم‌داستان/ به در بر نخواهد جز از راستان» (۱۰۷۷/۲).

کتاب‌نامه

- ارسطو. (۱۳۳۷). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- ارسطو. (۱۳۴۳). فنّ شعر. ترجمه عبدالحسین زرّین کوب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- استراوس، ا و کریبن، ج. (۱۳۹۷). مبانی پژوهش کیفی؛ فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای. ترجمه ابراهیم افشار. تهران: نی.
- اسپریگنز، ت. (۱۳۹۷). فهم نظریه‌های سیاسی. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: آگه.
- اصیل، حجت‌الله. (۱۳۸۱). آرمانشهر در اندیشه ایرانی. ویراست دوم. تهران: نی.
- افلاطون. (۱۳۶۷). دوره آثار افلاطون، جلد ۲. ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی. تهران: خوارزمی.
- باومن، ز. (۱۴۰۰). رتروتوپیا. ترجمه بهروز گرانپایه. تهران: ثالث.
- برسلر، چ. (۱۳۸۶). درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی. ترجمه مصطفی عابدینی فرد. تهران: نیلوفر.
- بینا، یوسف؛ رادمرد، عبدالله؛ یاحقی، محمدجعفر؛ نجف‌زاده، مهدی. (۱۳۹۹). «ویژگی‌ها و عملکرد فرمانروای آرمانی در اندیشه فارابی و فردوسی». جستارهای نوین ادبی. شماره ۲۱۰. ۱-۲۳.
- پرهام، باقر. (۱۳۷۰). «مبانی و کارکردهای شهریاری در شاهنامه و اهمیت آن در سنجش خرد سیاسی در ایران». ایران‌نامه. شماره ۳۷. ۹۸-۱۲۱.
- جوانشیر، ف.م. (۱۳۶۰). حماسه داد؛ بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی. انتشارات حزب توده ایران.
- حیدریان‌شهری، احمدرضا و صدیقی، کلثوم. (۱۳۹۰). «نشانه‌هایی از ویرانشهر در شعر خلیل حاوی». پژوهشنامه نقد ادب عربی. ۲ (۳): ۸۸-۱۱۴.
- خاتون‌آبادی، افسانه. (۱۳۹۱). کیخسرو و آرمانشاه ایرانیان. تهران: جهان کتاب.
- دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۶۴). اخبار الطّوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی.
- راشد محصل، محمدرضا. (۱۳۸۷). «آرمان رهبری در شرق». فصلنامه پاژ. ۱ (۴): ۱۱۷-۱۳۴.
- رستگار، نصرت‌الله. (۱۳۸۴). «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی». آینه میراث. دوره جدید. ۳ (۲): ۹-۴۰.
- روانان، داوود و جلیلیان، شهرام. (۱۳۹۴). «شخصیت مزدک در متون اسلامی». فصلنامه جندی‌شاپور. ۱ (۲): ۱۱۱-۱۲۲.
- روویون، ف. (۱۳۸۵). آرمانشهر در تاریخ اندیشه غرب. ترجمه عباس باقری. تهران: نی.
- سارجنت، ل. (۱۳۹۹). اتوپیانسیم. ترجمه محمد نصرآوی. تهران: افکار جدید.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). نقد ادبی. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۳۹۵). درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.

- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد ۲. تهران: اساطیر.
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۳). بنیادهای علم سیاست. تهران: نی.
- فرابی، ابونصر. (۱۳۵۸). سیاست مدنی. ترجمه سید جعفر سجّادی. تهران: انجمن فلسفه ایران.
- فرابی، ابونصر. (۱۳۶۱). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه سید جعفر سجّادی. تهران: طهوری.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. پیرایش خالقی مطلق، ۲ جلد. تهران: سخن.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۶). «ادبیات پلیدشهری و داستان معاصر فارسی». فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی. شماره ۱۳. ۱۳۴-۱۲۲.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۹۵). «تحلیل کهن‌الگویی آرمان‌شهرگرایی و سیر الگوواره‌های ادبیات آرمان‌شهری در ادب کلاسیک ایران». پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت. ۵ (۱). ۱۳۱-۱۵۰.
- کاپلستون، ف. (۱۳۸۰). تاریخ فلسفه؛ جلد یکم: یونان و روم. ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- گودن، ک. (۱۳۸۳). آیا باید از اتوپیا اعاده حیثیت کرد؟. ترجمه سوسن شریعتی. تهران: قصیده‌سرا.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۲). «جهان‌داری و پادشاهی در شاهنامه». ایران‌نامه، ۲۱ (۳): ۲۱۷-۲۵۰.
- مک‌نامارا، ک. (۱۳۹۹). راهنمای کمبریج؛ شهر در ادبیات. ترجمه نگین نوریان‌دهکردی. تهران: خوب.
- مور، تامس. (۱۳۶۱). آرمانشهر (اتوپیا). ترجمه داریوش آشوری و نادر افشاری. تهران: خوارزمی.
- نجف‌زاده، مهدی و حافظی، سید مرتضی. (۱۳۹۵). «برابرخوانی هایدن وایت و گرین بلت در خوانش متون سیاسی». نقد و نظریه ادبی. ۱ (۱). ۷۴-۴۹.